

The genealogy of Gnostic cult

(Case study: Judaism)

Mojtaba Zurvani*

Afsaneh Fallahnezhad Delivandani**

Abstract

Gnosticism is a numerous movement of thought that entered the world of Jewish-Christian thought in the second century AD and created important intellectual challenges in the field of Jewish-Christian theology. These challenges led to an examination of the origins of Gnostic thought and followed various theories. One of these theories considers Judaism to be the origin of Judaism. On the one hand, the Gnostics use of themes and even the words and expressions of the Old Testament shows the Jewish elements in this thought and on the other hand, the Jewish recognition of the origin of the Gnostic religion is incompatible with the strong anti-Semitic tendencies of the prominent Gnostic systems. Examining Jewish teachings and comparing them to the central ideas of Gnostic thought, such as the "meaning of knowledge", the "concept of ultimate salvation" and the "unity of God and mystic" distorts the claim of the Jewish origin of Gnostic thought and according to the lack of convergence in these important and fundamental issues, the claim of the Jewish origin of the Gnostic religion is ruled out. In this paper, we examine the possibility of the Jewish origin of Gnosticism through content analysis method and an analytical-critical approach.

KeyWords: Gnosis, Jewish Gnosticism, Salvation, Union.

* Associate Professor of Religions and Mysticism, University of Tehran

(Corresponding Author), zurvani@ut.ac.ir

** Graduate of Master of Religions and Mysticism, University of Tehran, fallahnezhad.1395@ut.ac.ir

Date received: 27.05.2020, Date of acceptance: 03.10.2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تبارشناسی کیش گنوسی

(مطالعه موردی: یهودیت)

مجتبی زروانی*

افسانه فلاح‌نژاد دلیوندانی**

چکیده

گنوستیسیم جریان فکری برجسته‌ای است که در سده دوم میلادی وارد جهان فکری یهودی- مسیحی شد و چالش‌های مهمی را در حوزه الهیات یهودی- مسیحی پدید آورد. این چالش‌ها منجر به بررسی خاستگاه اندیشه گنوسی شد و نظریه‌های مختلفی را به دنبال داشت. یکی از این نظریه‌ها، یهودیت را خاستگاه کیش گنوسی می‌داند. استفاده گنوسی‌ها از مضامین و حتی اصطلاحات عهد عتیق، نشان از عناصر یهودی در این تفکر دارد، اما یهودی دانستن کیش گنوسی، با گرایش ضدیهودی شدید نظام‌های برجسته گنوسی سازگار نیست. بررسی آموزه‌های یهودی و مقایسه آن با ایده‌های محوری تفکر گنوسی مانند «گنوسیس»، «مفهوم نجات غایی» و «وحدت خدا و عارف» نیز حاکی از فقدان هم‌گرایی یهودیت و تفکر گنوسی در این مباحث مهم و بنیادین است که مدعای خاستگاه یهودی تفکر گنوسی را مردود می‌سازد. در این مقاله با رویکردی تحلیلی-انتقادی و با روش تحلیل محتوا به بررسی احتمال خاستگاه یهودی کیش گنوسی پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: اتحاد، گنوستیسیم یهودی، معرفت، نجات.

* دانشیار ادیان و عرفان دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، zurvani@ut.ac.ir

** کارشناس ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه تهران، fallahnezhad.1395@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

۱. مقدمه

«گنوسیس» (Gnosis) واژه‌ای یونانی به معنای «معرفت» (Knowledge) است. در زبان یونانی میان دانش عقلی (منطقی) و معرفت ناشی از تجربه و دریافت درونی تمایز وجود دارد و گنوسیس معرفتی است که از راه شهود و با ادراکی شخصی حاصل می‌شود (Peters, 1967: 9) & «Bentley, 1987: 74». «گنوستیسیم» (Gnosticism) نیز به جنبش یا جنبش‌هایی اشاره دارد که در قرن دوم میلادی در قلمرو مسیحیت پا گرفت و چیزی نگذشت که به مثابه بدعتی ناروا مورد هجوم پدران کلیسا و مدافعان آموزه‌های مسیحی قرار گرفت. آموزه‌های مهم گنوسی شامل نخبه‌گرایی، اعتقاد به ثنویت کیهان‌شناسی و خداشناسی، آموزه‌های سرّی، اسطوره‌گرایی و ... است و معیار گنوسی دانستن تفکر یا جریانی باطنی آن است که معرفت را ابزار ضروری نجات بداند. تفکر محوری کیش گنوسی «ایده وجود بارقه الهی در انسان است که از قلمرو الهی نشأت می‌گیرد و به دنیای مادی هبوط می‌کند و برای اتحاد نهایی با خاستگاه الهی خود، نیازمند معرفت و آگاهی است» (Van Den Broek, Dictionary of Gnosis, Below of the "Gnosticism I: Gnostic Religion": 403-404). بدین ترتیب استفاده از اصطلاحات «گنوسی» و «گنوستیسیم» برای تمامی ایده‌ها و جریان‌هایی مناسب است که از روزگار باستان تاکنون بر ضرورت معرفت و دانش سرّی برای نیل به نجات تأکید داشته‌اند (Van Den Broek, Dictionary of Gnosis, Below of the "Gnosticism I: Gnostic Religion": 405).

در حوزه تفکر یهودی-مسیحی و به دنبال چالش‌های فراوان میان متفکران گنوسی و مدافعان آموزه‌های مسیحی، مسأله تبارشناسی آموزه‌های گنوسی و خاستگاه آن روزبازاری گرفت و ایده‌ها و نظریه‌های مختلفی پدید آمد. پژوهشگرانی مانند «آر. ام‌سی‌ال. ویلسون» (R. MCL. Wilson) و «ام. آر. گرت» (M. R. Grant) که حوزه مطالعاتی آن‌ها کتاب مقدس است، گنوستیسیم را انشقاق از یهودیت یا مسیحیت دانستند؛ متخصصان شرق‌شناس مانند «رایترنشتاین» (Reitzenstein) و «ویدن‌گرن» (Widengren) تفکر گنوسی را با ثنویت ایران باستان پیوند زدند و برخی دیگر مانند «گیلز کیسپل» (Gilles Quispel) آن را برخاسته از عقل‌ورزی یونانی قلمداد کردند. اتفاق برجسته‌ای که در قرن اخیر روی داد، تأکید روزافزون بر خاستگاه یهودی کیش گنوسی است و پژوهشگران بسیاری از جمله «گرشوم شولم» (Gershom Scholem) و «آر. بولتمان» (R. Bultmann) از «گنوستیسیم یهودی» (Jewish Gnosticism) سخن گفتند. در استدلال‌های کسانی که کیش گنوسی را یهودی می‌دانند، نه

تنها تقارب مضامین و شواهد اعتقادی، بلکه شرایط اجتماعی، رویدادهای تاریخی و جنبه‌های عاطفی نیز در نظر گرفته شده است.

یکی از مهم‌ترین دلایل یهودی دانستن تفکر گنوسی آن است که بخش‌هایی از عهد عتیق، بسیار مورد توجه گنوسی‌ها بوده است، از جمله سفر پیدایش که مبنای اسطوره خلقت در متون گنوسی را شکل داده است. امروزه نظر بسیاری از پژوهشگران بر آن است که مفهوم عینی و ملموس حکمت در منابع یهودی، نمونه نخستین شخصیت‌پردازی سوفیای گنوسی است. حتی با توجه به الهیات ثنوی در تفکر گنوسی یعنی اعتقاد به دو خدا - «خدای متعال» و «خدای خالق» (دمیورژ؛ Demiurge) - برخی پژوهشگران برای نشان دادن تقارب میان تفکر گنوسی و اندیشه یهودی استدلال کرده‌اند که قدرت‌های الهی چندگانه در تفکر یهودی پیشامسیحی وجود داشته است. به عقیده این پژوهشگران عده‌ای از یهودیان باستان مانند گنوسی‌ها بر این باور بودند که خدا در عین حال هم «واحد» و هم «متعدد» است. کتاب مقدس نیز زمینه لازم را برای تفکر درباره خدایی با الوهیت‌ها و قدرت‌های چندگانه فراهم می‌آورد: برای نمونه در سفر پیدایش آمده است که خدا بر ابراهیم ظاهر شد، اما ابراهیم در عمل سه مرد را دید.^۱

پژوهشگران بر این باورند که علاوه بر این که برخی عناصر گنوسی کاملاً یهودی‌اند، سایر عناصری که با درست‌آیینی یهودیت در تضاد است نیز محصول دوران پراکندگی یهود است. این گروه تاریخ ویران‌گر یهود در قرن اول و دوم و شورش‌های متعدد علیه امپراتوری روم و تخریب دوم معبد را دلیلی بر گرایش یهودیان به رویگردانی از خدای اجدادی‌شان بیان می‌کنند، چرا که خدا به داوود وعده داده بود که همیشه یکی از پسران او بر اورشلیم پادشاهی خواهد کرد. اما تاریخ طولانی حکومت خارجی در یهودیه، ممکن است در برخی یهودیان پرسش از توانایی خدا در به انجام رساندن وعده‌اش را ایجاد کرده باشد. این گروه از پژوهشگران معتقدند که یهودیان پس از این اتفاقات، هم‌سو با تفکر افلاطونی، گرایش پیدا کردند تا الوهیت خدای کتاب مقدس را مورد تردید قرار دهند، چرا که اکنون خدای خود را شکست خورده و فریب‌کار می‌دیدند (Brakke, 2015: 138). این همان تحول باطنی در یهودیت است که برخی پژوهشگران آن را «گنوستیسیزم یهودی» نامیدند، اما این تحول حتی با نزدیک شدن به خطوط قرمز سنت یهودی نیز همچنان در قلمرو یهودیت باقی ماند (Drijvers, 1984: 347).

اگر این فرض را بپذیریم که یهودیت، خاستگاه تفکر گنوسی است، باید اثبات شود که بنیان‌های تفکر گنوسی در یهودیت پیشامسیحی وجود داشته است، زیرا با توجه به کشف طومارهای بحرالمت، وجود بارقه‌هایی از تفکر گنوسی در دوران پیش از ظهور مسیحیت به چشم می‌خورد و تقریباً تمامی پژوهشگران در پیشامسیحی بودن تفکر گنوسی اتفاق نظر دارند؛^۲ در نتیجه برای اثبات یهودی بودن خاستگاه کیش گنوسی، باید حضور بنیان‌های اساسی تفکر گنوسی در یهودیت پیشامسیحی مورد بررسی قرار گیرد. در نتیجه قرابت‌های میان تفکر گنوسی و سنت یهودی در دوران پس از ظهور مسیحیت که در «کَبالا» (Kabbalah) و «حسیدیسم» (Hasidism) به چشم می‌خورد، از حوزه بررسی ما خارج است، زیرا به اثبات خاستگاه یهودی تفکر گنوسی کمک نمی‌کند. به همین دلیل ردپای مضامین گنوسی را در سنت یهودیت پیشامسیحی، یعنی در عرفان مرکابا (Merkabah Mysticism) به منزله نخستین دوره عرفان یهود و متون *مخالوت*^۳ که نخستین متون عرفانی یهود هستند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اگرچه دیدگاه ثنوی نسبت به خدای متعال و خدای خالق یکی از مهم‌ترین آموزه‌های گنوسی است، اما آنچه بنیان تفکر گنوسی را تشکیل می‌دهد اعتقاد به «گنوسیس»، «لزوم دست‌یابی به گنوسیس (معرفت) برای نجات» و «اعتقاد به بازگشت بارقه الهی انسان به خاستگاه اصلی و اتحاد آن با نور الهی» است. در این نوشتار با ردیابی مضامین اصلی تفکر گنوسی در عرفان اولیه یهود، روشن خواهد شد که میان تفکر گنوسی و یهودیت، تمایزهای بنیادینی وجود دارد که با نظریه یهودی بودن خاستگاه آن در تعارض است؛ در نتیجه نمی‌توان یهودیت را خاستگاه تفکر گنوسی دانست.

۲. مفهوم «گنوستیسیزم یهودی» و تاریخچه مطالعات دین‌شناختی

پژوهشگران بسیاری مانند «گریتز» (Graetz)، «موریتز فریدلندر» (Moritz Friedländer)، «جوزف دن» (Joseph Dan)، «ریچارد کاستیلو» (Richard Castillo)، «کیسپل» (Quispel)، «کرت رادولف» (Kurt Rudolph)، «دن کوهن شرباک» (Dan Cohn Sherbok) و ... در آثار خود از «گنوستیسیزم یهودی» سخن گفته‌اند. آنچه غالباً پژوهشگران از آن به نام «گنوستیسیزم یهودی» نام می‌برند، فرایند امتزاج تفکر هلنی و یهودیت پیش از میلاد مسیح است. این پژوهشگران بر این باورند که اگرچه برای یهودیان ارتدکس، تنها یک خدا وجود داشت و آن خدای اسرائیل بود، اما در قرن سوم پیش از میلاد، برای برخی یهودیان آمیزه

یهودیت ارتدکس و ادیان مختلف شرک^۴ در سراسر امپراتوری یونان بسیار جالب و جذاب بود؛ در نتیجه با ورود فرهنگ هلنی به قلمرو یهود، یهودیان فرهیخته و تحصیل کرده بسیار بیش‌تر از سایر یهودیان به کیش‌های گنوسی دوره هلنی (۳۲۰ پیش از میلاد تا ۳۸۱ میلادی) که شرک آمیز به شمار می‌آمدند، جلب شدند؛ چرا که کیش‌های گنوسی به جای اعتقاد صرف به خدایان و قربانی‌های آیینی برای عبادت و فرونشاندن خشم خدایان که در میان ادیان عوام و توده مردم جاری بود، از تکنیک‌های متنوع عرفانی و مراقبه برای «معرفت» و «شناخت» بی‌واسطه خدا در خود استفاده می‌کردند. بدین ترتیب یهودیان از طریق تمرین مدیتیشن و مرگ ذهنی خود شخصی و تولد دوباره خود روحانی درونی، به شناخت خدا در خود روی آوردند. این آمیزه که در قرن اول، دوم و سوم پیش از میلاد رخ داد، «گنوستیسیم یهودی» نامیده می‌شود که از سوی یهودیان ارتدکس در اسرائیل باستان، شکل بدعت آمیز یهودیت به شمار آمد (Castillo, 2015: 2-3).

نخستین نوشتاری که به موضوع «گنوستیسیم یهودی» پرداخت، بررسی انتقادی «گریتز» درباره گرایش‌های گنوسی در آموزه‌های میشنا و تلمود بود که در سال ۱۸۴۶ میلادی تحت عنوان گنوستیسیم و یهودیت (Gnosticismus und Judenthum) منتشر شد. او تأکید داشت که شیوه تفکر گنوسی درباره حقایق الهی، ریشه در باورهای ادیان شرک دارد و با دین یهود بیگانه است و در طول زمان به یهودیت نفوذ کرده است (Luttikhuisen, 2007: 750). اثر بعدی در این زمینه در سال ۱۸۸۹ میلادی، توسط «موریتز فریدلندر» منتشر شد که گنوستیسیم یهودی پیشامسیحی (Der vorchristliche jüdische Gnosticismus) نام داشت. فریدلندر در این اثر آموزه‌های گنوسی را مبتنی بر تفاسیر تمثیلی کتاب مقدس یهودی دانست. به باور او «گنوستیسیم» در اصل، تفکر رایج یهودی بوده است و گنوستیسیم یهودی ریشه در دوران پراکندگی یهود در اسکندریه و تعامل آن‌ها با فرهنگ هلنی دارد. بدین ترتیب او گنوستیسیم یهودی را به دوران پیشامسیحی و تفکر هلنی پیوند زد (Friedländer, 1898: 17 & 27).

بنا به گزارش آباء کلیسا، گنوستیسیم طی قرن‌ها به منزله بدعتی در مسیحیت شناخته می‌شد، اما به‌رغم تمام فراز و فرودها و اتهامات وارد شده به آن در طول تاریخ، در عصر روشنگری رویکردی جدید نسبت به تفکر گنوسی شکل گرفت. «ادوارد گیب» (Edward Gibbon ۱۷۳۷-۱۷۹۴ م)، تاریخ‌نگار انگلیسی و عضو پارلمان این کشور در کتاب *انحطاط و سقوط امپراتوری روم* (The Decline and Fall of the Roman Empire) برخلاف

خصوصیت‌های دیرین با تفکر گنوسی می‌نویسد: «گنوسی‌ها آداب‌دان‌ترین، فرهیخته‌ترین و غنی‌ترین افراد مسیحی بودند که اعتقاداتشان اگرچه «مبهم»، اما «والا» بود» (Gibben, 1776: 461). بدیهی است که نمی‌توان این سخنان را تبلیغ بدعت به‌شمار آورد؛ به نظر می‌رسد این دیدگاه، ابزاری برای حمله روشنگری به کلیسا در اعتراض به جزم‌گرایی آن بوده است. «درواقع نویسندگان عصر روشنگری تصویری همدلانه با گنوسی‌ها خلق کردند، زیرا دگراندیشی گنوسی، متناسب با رویکرد ضد ارتدوکسی آنان بود» (Smith, 1990: 533). در پی تغییر نگرش نسبت به تفکر گنوسی، دیدگاه‌های نوینی در ارتباط با گنوستیسیم یهودی شکل گرفت. بدین ترتیب علاوه بر پژوهشگرانی مانند گریتز که اصطلاح «گنوستیسیم یهودی» را با دلالت منفی و تحقیرآمیز و به منزله بدعت در یهودیت به‌کار می‌بردند، دیدگاه‌هایی شکل گرفت که گنوستیسیم را جریانی پویا و خلاق در یهودیت دانستند. اما ردیابی دقیق بنیان‌های تفکر گنوسی در یهودیت، تمایز اساسی میان این دو تفکر را آشکار خواهد کرد که نفی خاستگاه یهودی تفکر گنوسی را در پی خواهد داشت:

۳. تمایزهای بنیادین میان تفکر گنوسی و یهودیت

۱.۳ وجود عناصر ضدیهودی و غیاب عناصر اصلی سنت یهودی در متون

گنوسی

چنان که گفته شد یکی از مهم‌ترین دلایل یهودی دانستن تفکر گنوسی حضور مضامین عهد عتیق به ویژه سفر پیدایش در ادبیات و آموزه‌های گنوسی است. در متون نجع‌حمادی علاوه بر سفر پیدایش، اشاراتی به اشعیا، مزامیر و ... نیز به چشم می‌خورد (Quispel, 1962: 243-248). بیش‌تر ادبیات گنوسی نظیر کتاب سرّی یوحنا (Secret Book According to John)، مکاشفه آدم و ... همسو با کتاب مقدس یهودی، به ویژه سفر پیدایش است. بنابراین از شواهد چنین برمی‌آید که «گنوسی‌ها از جزئیات تفکر یهودی آگاهی کامل داشته‌اند و این امر پذیرش غیریهودی بودن آنان را دشوار می‌کند» (MacRae, 1970: 98). متون گنوسی چندین بار داستان پیدایش را بیان می‌کنند و به نظر می‌رسد یهودیان بهترین گزینه‌هایی هستند که می‌خواستند بر سفر پیدایش تمرکز کنند (Brakke, 2015: 136-137). در نتیجه برخی پژوهشگران بدین نتیجه رسیده‌اند که خاستگاه نهایی کیش گنوسی، تفسیر گنوسی یهودی از سفر پیدایش است (Danielou, 1964: 366). البته نباید از نظر دور داشت که

استفاده گنوسی‌ها از عهد عتیق، بیش‌تر محدود به بخش آغازین سفر پیدایش است. اشاراتی به ابراهیم و موسی و ... وجود دارد، اما هیچ اشاره‌ای به فرزندان ابراهیم یا قانونی که به موسی داده شده و مضامینی از این دست که گویای سنت یهودی باشد، در منابع گنوسی به چشم نمی‌خورد (Bohlig, 1964: 127-129).

نکته قابل‌توجه دیگر در بررسی خاستگاه یهودی کیش گنوسی، رویکرد ضد یهودی متون گنوسی است که گویای تقابل این متون با مضامین کتاب مقدس است. مهم‌ترین نقطه این تقابل، نوع نگرش این متون نسبت به خدای کتاب مقدس (یهوه) است. سفر پیدایش با توصیف فرایند خلقت آغاز می‌شود و خدای عهد عتیق، خدایی خالق است که جهان مادی را خلق کرده است، اما گنوسی‌ها «یهوه» را نه با خدای متعال، بلکه با «دمیورژ»، یعنی خالق بدخواه و فرمانروای عالم مادی یکی می‌پندارند و از آنجا که ماده در تفکر گنوسی، شر و پلید است، در نتیجه خدای خالق آن نیز با خلق آن فعل شر انجام داده است و نمی‌تواند خدای خیر قلمداد شود. بر اساس متون گنوسی، این خدای خالق، خدایی بدخواه است، چرا که آدم را در بهشت قرار داد تا او را بفریزد. آدم را از خوردن میوه درخت معرفت ممنوع کرد تا مبادا از خیر و شر آگاه شود و بداند که واقعاً کیست (The Apocryphon of John (NHC. II,7, III,7, IV,7, AND BG 8502,2), 21:18-37 & 22: 1-10) یوحنا (The Apocryphon of John) که از طومارهای نجع حمادی است، دو بار آمده است: «اینطور نیست که موسی گفت» (The Apocryphon of John (NHC. II,7, III,7, IV,7, AND BG 8502,2), 23:3 & 29:7) و سپس تفسیر گنوسی امر موردنظر بیان شده است. بنابراین می‌توان گفت که در متون گنوسی رویکردی انتقادی نسبت به کتاب مقدس یهودی یعنی عهد عتیق وجود دارد و به نظر می‌رسد نویسندگان متون گنوسی بر این باور بودند خدایی که در کتاب مقدس به تصویر کشیده می‌شود، خدای متعال و خیر مطلق نیست و نمی‌تواند متعلق ایمان قرار گیرد (Luttikhuisen, 2018: 6). وجود عناصر ضد یهودی در متون گنوسی گویای تبیین آشکار میان تفکر گنوسی و یهودیت است که اشتقاق مستقیم تفکر گنوسی از یهودیت را مورد تردید قرار می‌دهد.

۲.۳ تمایز در خداشناسی

در تفکر گنوسی شکاف عمیقی میان «روح» به منزله خیر و «ماده» به منزله شر وجود دارد و به جهان با نگاهی بدبینانه نگریسته می‌شود، زیرا جهان، مادی است و ماده شر است.

گنوسی‌ها در نتیجه چنین تفکری با این پرسش مواجه شدند که خدایی که خیر مطلق است، چگونه می‌تواند خالق شر باشد. آن‌ها برای حل مسئله شر به این نتیجه رسیدند که خدای خیر مطلق نمی‌تواند خالق جهان مادی باشد. بدین ترتیب جهان حاصل خلقت خدایی فرودست به نام «دمیورژ» است. در نتیجه خدای عهد عتیق (یهوه) که خالق و صانع عالم است، با دمیورژ یکی گردید و خدای شر و فرودست به شمار آمد (Merkur, 1993: 111). در اینجا با پارادوکسی مواجه هستیم و آن این است که وقتی تفکر گنوسی خدای یهود را خدایی فرودست و فعل او را شر می‌داند، چگونه می‌توان کیش گنوسی را میراث آموزه‌های یهودی دانست.

در کتاب زکریا (قرن ششم پیش از میلاد) سلسله‌مراتبی از نیروهای خیر و شر وجود دارد. بنابراین می‌توان گفت که متفکران عبری جهان را صحنه پیکار نیروهای خیر و شر می‌دیدند (اسمارت، ۱۳۹۴: ج دوم / ۴۰) و ثنویت اخلاقی در باور یهودیت وجود داشته است. برخی پژوهشگران تفکرات موجود در کیش گنوسی را در یهودیت ردیابی کرده و بدین نتیجه رسیده‌اند که حتی قدرت‌های الهی چندگانه نیز در تفکر یهودی پیشامسیحی وجود داشته است. حتی بعضی یهودیان یونانی‌زبان مانند فیلون، به دلیل گرایش به تفکر افلاطونی متقاعد شدند که خدای حقیقی، بسیار دور و به شدت روحانی است و موضوع احساساتی نظیر خشم و تأسف قرار نمی‌گیرد. خدای سفر پیدایش نه دور است و نه روحانی. او باعث عصبانیت انسان‌ها می‌شود و بسیاری از آن‌ها را در طوفان نابود می‌کند. از این رو ممکن است برخی یهودیان به این نتیجه رسیده باشند که خدای سفر پیدایش الوهیتی ناقص است و آن‌ها می‌توانند خدایی متعالی‌تر را در نظر بگیرند (Brakke, 2015: 137-138). شولم، از بزرگ‌ترین پژوهشگران یهود معتقد است که ثنویتی از نوع ثنویت گنوسی، برای یهودیان غیرقابل تصور بوده است، دیدگاه ثنوی نسبت به خدا تنها در جنبه قابل شناخت و ذات غیرقابل شناخت خدا خلاصه می‌شود که بر اساس آن «خدای صانع، با بهره‌گیری از انسان‌نگاری عرفانی، به صورت تجلی خود در عرش جلال ظاهر می‌شود که در عین مشهود بودن، از حیث ذات متعالی‌اش واقعاً غیرقابل تصور است» (نک شولم، ۱۳۹۲: ۱۱۸). شولم با این بیان، به صراحت تفکر یهودی را مبراً از تفکر ثنوی گنوسی می‌داند و خدای صانع را که بر عرش ظاهر می‌شود، وجهی از ذات متعالی خدا به شمار آورده و هرگونه تمایز میان خدای خالق و قدرت متعال در یهودیت را رد می‌کند (Scholem, 1965: 84-93). گریتز نیز به منزله سردمدار باور به وجود گنوستیسیم یهودی

معتقد بود که عرفان هخالوت هیچ عنصر ثنوی در خود ندارد و پلرومایی متشکل از جنسیت دوگانه را توصیف نمی‌کند (Dan, 1995: 319). بنابراین باید به این نکته مهم توجه داشته باشیم که در یهودیت ارتدکس، اعتقاد به دو خدا که یکی خدای متعال و دیگری خدای خالق و فرودست باشد، وجود ندارد و گروهی که به چنین اعتقادی گرایش پیدا کردند، بدعت‌گذار شمرده شدند.

۳.۳ تمایز در جایگاه و درک مفهوم گنوسیس

در تفکر گنوسی، «گنوسیس» معرفتی است که سبب می‌گردد انسان از وجود بارقه الهی در خود آگاه شود و به سوی منشأ اصلی و خاستگاه الهی خود بازگردد. هرچند اصطلاح «گنوستیسیزم» واژه‌ای متأخر است که از قرن هفدهم رواج پیدا کرد، اما کاربرد واژه «گنوسی» درباره کسانی که مدعی نوع خاصی از معرفت بودند، در همان قرون اولیه مسیحیت رایج بود. البته آباء کلیسا در توصیف احوال این افراد، از این واژه به گونه‌ای استفاده می‌کردند که گویا استفاده از آن به تازگی متداول شده بود. برای نمونه ایرنائوس می‌گوید: «آن‌ها خود را گنوسی می‌خوانند» (Irenaeus (I:XXV:6), 1867: 578). هیپولیتوس نیز هنگام سخن گفتن از ناسن‌ها می‌گوید: «آن‌ها خود را گنوسی می‌نامند و مدعی‌اند که تنها ایشان به ژرفای امور معرفت دارند» (Hippolytus (ref 5:6:4), 2016: 195). حتی اگر گنوسی‌های مورد اشاره فورفورئوس و فلوپین را غیرمسیحی بدانیم، باز هم به جرأت می‌توان گفت که هیچ گروهی از مردم پیش از پیدایش گنوستیسیزم مسیحی به گنوسی موسوم و معروف نبوده‌اند (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۵).

البته کاربرد معنایی گنوسیس، تاریخی بس کهن دارد که به روزگار عهد عتیق می‌رسد. در عهد عتیق واژه «گینوسکو» (Ginosko) به اشکال گوناگون به کار می‌رود که به نوعی متعالی از معرفت اشاره دارد که شامل شناخت خدا است. «معرفت خدا» (هوشع ۴:۱ و ۶:۶)، «معرفت خداوند» (اشعیا ۱۱:۹)، «مگر شناختن من این نیست؟» (یریمای ۲۲:۱۶)، «خداوند را بشناس» (یریمای ۳۳:۳۱)، «خدای پدر خود را بشناس» (قرن‌تیان اول ۲۸:۹)، «تا دانسته به من ایمان آورید و بفهمید که من خدا هستم» (اشعیا ۴۳:۱۰)، «معرفت جلال خدا» (حقوق ۲:۱۴) و «حکمت و معرفت» (کتاب جامعه ۱۷-۱۶:۱ و ۲:۲۱ و ۲:۲۶) نمونه‌هایی از عباراتی هستند که در عهد عتیق جلوه‌هایی از شناختی از نوع گنوسیس و معرفت نسبت به خداوند را یادآور می‌شوند. از سویی دیگر در کتاب جامعه (۷:۲۴) در اشاره به حکمت

آمده است: «آنچه هست، دور و بسیار عمیق است، کیست که آن را دریافت نماید؟». حتی در مزامیر در خطاب به خدا، به جهل انسان و عدم توانایی او در غور به اندیشه‌های ژرف خدا اعتراف شده است: «فکرهای تو بی‌نهایت عمیق است» (مزمور ۹۲: ۶)، «گودتر از هاویه است، چه توانی دانست؟» (ایوب ۱۱: ۸) بدین ترتیب به نظر می‌رسد دستیابی به آن معرفتی که گنوسی‌ها مدعی نیل به آن بوده‌اند، در تفکر عهد عتیقی جایی نداشته است. بنابراین در دوره پیشامسیحی، نه افرادی تحت عنوان گنوسی داشته‌ایم و نه معرفت و شناخت موجود در عهد عتیق از جنس گنوسیس بوده است، در نتیجه در بافتار ذهن یک یهودی از معرفت، معنایی گنوسی مستفاد نمی‌شده است.

کسانی که گنوستیسیم را برخاسته از یهودیت می‌دانند، بر این باورند که گنوسیس در گنوستیسیم یهودی به معنای آگاهی از رموز معادشناختی (eschatological secrets) بوده است که بعداً به آموزه‌ای رازآمیز در گنوستیسیم بدل شده و نه به منزله «رویداد نجات»، بلکه به معنای «نجات واقعی» مورد توجه قرار گرفته است (Danielou, 1964: 366). حقیقت آن است که گنوسیس در یهودیت، تنها در دوران پس از مسیحیت و در عرفان کبّالا بدان مفهومی که در تفکر گنوسی جریان دارد، تبدیل شد. بدین لحاظ با اطمینان می‌توان گفت که گنوسیس یهودی، هیچ‌گاه نمی‌تواند خاستگاه گنوسیس در کیش گنوسی باشد.

۴.۳ تمایز در غایت عروج: دیدن خدا بر تخت جلال - اتحاد با خدا

بنا بر آموزه‌های گنوسی بارقه‌ای از نور الهی در وجود تمامی انسان‌ها وجود دارد؛ اما انسان با هبوط به زمین از این منشأ آسمانی خود دور مانده است. بنابراین عروج و تعالی روح از خاک و پیوستن به نور خداوند از بارزترین دغدغه‌های وجودی عرفان گنوسی است.

در سفر پیدایش (۲: ۷) آمده است: «خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم، نفس زنده شد». در برخی از گفتارهای عهد عتیق^۵، نفسی که به انسان دمیده شده همان روح خداوند است. بنابراین در بافتار ذهنی یهود، حضور روح خداوند به منزله بخشی از الوهیت در انسان امری پذیرفته شده بود. حتی مضمون «عروج» نیز در ادبیات هخالوت که نخستین متون عرفانی یهودیت است، وجود دارد. اما اگرچه مضمون عروج در ادبیات هخالوت و متون گنوسی مشترک است، میان آن‌ها تفاوت‌های بنیادین وجود دارد.^۶ یکی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها، غایت و هدف عروج است.

البته در ارتباط با هدف عروج‌های هخالوت میان پژوهشگران اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. برخی آن را دارای بُعد جادویی و برای جلب قدرت‌های مافوق طبیعی فرشتگان با استفاده از مهرها و اوراد خاص دانسته‌اند تا به خواسته‌های عارف جامه عمل بپوشاند (Schäfer, 1988: 282-285). از سویی دیگر عروج عارف یهود در عرفان مرکابا، مشارکت او در آیینی آسمانی است که در آن، عارف نماینده جماعت زمینی است که نه تنها به اسرائیل از ارتباط با خدا در مراسمی که به‌طور روزانه انجام می‌شود، اطمینان می‌دهد، بلکه به خدا در باب همدلی با قوم خود اطمینان می‌بخشد. در نتیجه این مراسم آسمانی نمادی است تا نشان دهد که هر فرد یهودی در مراسم کنیسه خود در ارتباط مستقیم با خداست، ارتباطی که خدا نیز به اندازه انسان به آن نیازمند است. بنابراین شاید بتوان گفت که این عروج بیش از آن که مزیت فردی برای عارف دربرداشته باشد، نیازهای جامعه زمینی را برطرف می‌کند، چرا که عارف به سوی قوم خود باز می‌گردد و به آنان از عشق خدا نسبت به قوم خود پس از تخریب معبد دوم اطمینان می‌دهد. بنابراین پیام اصلی متون هخالوت آن است که خدا هنوز مراقب قوم خود است ("Schäfer, 2010: 270-271" & "Schäfer, 1986: 11"). اما به‌طور کلی بنا به آراء غالب پژوهشگران می‌توان رؤیت خدا بر تخت جلال الهی را یکی از انگیزه‌های مهم و هدف غایی این عروج‌های عرفانی دانست (Luttikhuisen, 2009: 90). عارف مرکابا در پایان سفر خود نه تنها به شهود عالم مرکابا و تخت خدا دست می‌یابد، بلکه به رؤیت فردی که شبیه انسان است و بر تخت نشسته نیز نائل می‌شود^۷ (نک حزقیال ۱:۲۶). این اوج عروج عارف یهود است و شکاف عمیق میان روح سالک و خدا که در مقام پادشاه بر روی عرش (مرکابا) نشسته است، حتی در اوج جذبه عرفانی رفع‌شدنی نیست.

اما نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که عرفان، مبتنی بر تجربه عارف و اتحاد عرفانی او با الوهیت است (Alexander, 2006: 8). اگر تجربی بودن عرفان را ویژگی اصلی آن بدانیم، نوعی تداخل در تعریف دین و عرفان ایجاد خواهد شد و به نظر می‌رسد آنچه عرفان را از دین متمایز می‌کند، اتحاد با الوهیت است (Schäfer, 2010: 268-269) و این دقیقاً همان عنصری است که در متون هخالوت غایب است.

برخی پژوهشگران بر این باورند که عارف مرکابا که در متون هخالوت به تصویر کشیده می‌شود، به دنبال آن نیست که در حالت خلسه به آسمان عروج کند و ادعا هم ندارد که چنین کاری را انجام داده است. او تنها با توصیف ابزار و اوراد جادویی، سفر آسمانی

قهرمانان خود یعنی ییشموئیل و عکیبا و... را روایت می‌کند. در این نقطه است که سفر آسمانی با مناجات پیوند می‌خورد و تبدیل به مراسمی آیینی می‌شود، چرا که عارف طی سفر خود ملزم به خواندن سرودها و اذکار خاص است. از این رو می‌توان گفت که این متون، میثاق عرفای مرکبا هستند و ماهیت سفر آسمانی عارف مرکبا، بیش از آن که عروجی عرفانی باشد، مراسمی آیینی است که باید با انجام اعمال و خواندن اورادی خاص پیوسته تکرار شود. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که این عروج، به جای آن که «اتحادی عرفانی» باشد، «ارتباطی عبادی» است. تنها در کتاب سوم حنخ که آخرین شاخه از ادبیات هخالوت است، از تبدیل عارف به فرشته سخن به میان رفته است که شاید چنین مضمونی تحت تأثیر ادعای مسیحیان در مورد عیسی در این کتاب شکل گرفته باشد، به غیر از این مورد، در هیچ جای این متون ارتباط عبادی عارف با فرشتگان و خدا، منجر به ایجاد الوهیت در او نمی‌شود. (Schäfer, 2010: 270 & Schäfer, 1988: 294)، اما نکته قابل توجه آن است که نه ارتباط عبادی عارف با فرشتگان و نه تبدیل عارف به فرشته نباید با تبدیل آنان به خدا اشتباه گرفته شود (Alexander, 2006: 105).

شاید از نتایج همین تفارق باشد که عارف مرکبا در توصیف رابطه خود با خدا به زبان عشق سخن نمی‌گوید. عارف در اینجا نه تنها نمی‌تواند درکی از حضور مطلق خدا داشته باشد، بلکه از رابطه عاشقانه او و خدا نیز خبری نیست و عشق مفهومی است که در دوره‌های متأخرتر به نوشته‌های عرفانی یهود راه یافته است.^۱ اگرچه واژگانی وجود دارند که از مؤلفه جنسی برخوردارند (Wolfson, 1994: 98-105)، اما از عشق متعالی رایج در نوشته‌های عرفانی خبری نیست. در اینجا اتحادی میان سالک و خدا رخ نمی‌دهد و فردیت عارف حتی در اوج جذبه عرفانی محو نمی‌شود، چرا که «غیریت» (otherness) خدا هم‌چنان باقی می‌ماند.

در عرفان یهود خالق و مخلوق از یکدیگر دورند و در هیچ جای این متون تلاشی برای برداشتن این فاصله یا پل زدن میان آنها صورت نمی‌پذیرد. عارفی که در جذبه عرفانی از تمام دروازه‌ها عبور کرده است، در مقابل تخت می‌ایستد. او می‌بیند و می‌شنود، اما این همه آن چیزی است که اتفاق می‌افتد (شولم، ۱۳۹۲: ۱۰۱-۱۰۰؛ مک‌گین، ۱۳۹۷: ۱۱۶). درواقع در این عروج، از نقطه اوج جذبه‌ای عرفانی خبری نیست. در این عرفان عرشی سخنی از ذات خدا نیست و تنها رؤیت خدا و شهود تجلی او بر عرش است که موضوعیت دارد. مطابق با متون هخالوت، عارف پس از ورود به کاخ هفتم مورد تجلیل واقع می‌شود و در

کنار تخت جلال الهی قرار می‌گیرد، اما این هرگز به معنای قرار گرفتن در جایگاهی برابر با جلال الهی یا یکی شدن با الوهیت نیست، تنها در متون کبالاتی پس از سده‌های میانه است که عارف بر مفهوم غیریت خدا غلبه می‌کند و با مفاهیمی هم‌چون فنای کامل عارف و متعاقب با آن، غرق شدن در خدا - هم‌چون قطره‌ای که به دریا می‌پیوندد - مواجه می‌شویم. درحالی‌که عارف گنوسی در عروج خود غایتی فراتر از رؤیت خدا را در نظر دارد و در اوج سلوک عرفانی خود به دنبال یکی شدن با آن است. او بر این باور است که جوهر وجودی انسان با جوهر وجودی خدای وصف‌ناشدنی یکی است و به دنبال یکی شدن با اصل وجودی خود است. او خود را بارقه‌ای از نور الهی می‌داند و نه بازگشت به سوی این نور و رؤیت صرف آن، بلکه پیوستن به این منبع نور ازلی را هدف خود قرار داده و بر آن است تا در اوج سلوک عرفانی خود با این نور یکی شود.

درنتیجه به معراج‌رفتگان یهودی و گنوسی اهداف کاملاً متفاوتی را در نظر داشته‌اند. هدف عارف مرکابا تلاش برای شناخت اسرار ناشناخته آسمان و رؤیت خدا بر تخت جلال است، درحالی‌که عارف گنوسی جویای معرفت به حقیقت غایی است تا با آن یکی شود و به رستگاری دست یابد و این تمایزی اساسی و شکافی بزرگ و پرناسدنی میان کیش گنوسی و یهودیت است.^۹

۵.۳ تمایز در مفهوم نجات

«نجات» و ابزار ضروری آن را می‌توان اساسی‌ترین بنیان تفکر گنوسی دانست. نجات در آموزه‌های گنوسی به معنای بازگشت نهایی روح به خاستگاه اصلی خود در آسمان از طریق معرفت است. حال آن که این ویژگی در عرفان اولیه یهود به چشم نمی‌خورد. مفهوم نجات در یهودیت اولیه تنها نجات از مصائب و بلایای دنیوی است. «روز یهوه» نیز که در تفکر یهودی به منزله روزی برای حاکمیت عدل الهی و رهایی بنی‌اسرائیل از آن یاد می‌شود، روزی ورای این عالم نیست، بلکه در همین جهان رخ خواهد داد. در عرفان یهود هیچ صحبتی از انسان، نجات غایی او و ابزار لازم برای دستیابی به این نجات نیست. آنچه در نخستین متون عرفانی یهود - متون هخالوت - به چشم می‌خورد آن است که هدف تمام تلاش‌ها در سیر و سلوک تنها نیل به رؤیت الهی بر تخت جلال است. در این متون «نه سخن از ذات خداست و نه حتی انسان. تنها خدا و تجلی اوست که مورد توجه قرار می‌گیرد. از این رو ادبیات هخالوت فاقد جنبه اخلاقی است و هیچ الگوی اخلاقی از مؤمنی

یهودی ارائه نمی‌دهد، بلکه تنها جذبه و خلسه را محور تعالیم خود قرار می‌دهد» (شولم، ۱۳۹۲: ۱۴۳). در تفکر گنوسی سخن از تهذیب نفس و نیل به معرفتی است که سبب‌ساز نجات خواهد بود، درحالی‌که عرفان مرکابا به منزله نخستین مرحله از عرفان یهود فاقد این ویژگی اساسی و بنیادی است.

چنان که در ابتدای این نوشتار گفته شد، معیار گنوسی دانستن جریان و تفکری خاص آن است که دست‌یابی به معرفت را عامل نجات بداند. اما در یهودیت پیشامسیحی آموزه نجات غایی وجود ندارد؛ درنتیجه به طریق اولی سخن از لزوم معرفت برای دست‌یابی به نجات نیز در یهودیت پیشامسیحی موضوعیت ندارد و همین امر مهم‌ترین دلیلی است که یهودی بودن خاستگاه کیش گنوسی را غیرمحمتمل می‌سازد.

۴. کاربرد اصطلاح «گنوستیسیم یهودی»

علاوه بر ارائه دلایلی مبنی بر یهودی نبودن خاستگاه کیش گنوسی نکته‌ای که اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد، کاربرد اصطلاح «گنوستیسیم یهودی» است که به کرات در آثار بسیاری از پژوهشگران به چشم می‌خورد که برخی از آنها صحیح و برخی دیگر فاقد دقت مطالعاتی است.

تاریخ نشان می‌دهد که گنوستیسیم سنت پویایی است که در مواجهه با جریان‌های مختلف فکری، بدون از دست دادن ماهیت اصلی خود، در چارچوب تفکر بومی قرار گرفته است. برای نمونه می‌توانیم شکل‌گیری «مانویت» در ایران را نمونه‌ای از «گنوستیسیم ایرانی» بدانیم که گویای ماهیتی گنوسی در چارچوب تفکر دینی ایرانی است. یا جریان «والنتینی» نمونه‌ای از «گنوستیسیم مسیحی» است که ظهور تفکر گنوسی در قلب مسیحیت را آشکار می‌سازد. درواقع سنت‌های دینی و فکری گوناگون در بُرهه‌ای از فراز و فرودهای تاریخی و عاطفی خود با تفکر گنوسی برخورد کرده و آن را جذب کرده‌اند. بنابراین در این کاربرد، «گنوستیسیم ایرانی»، «گنوستیسیم مسیحی» و حتی «گنوستیسیم یهودی» وجود دارد. برای نمونه می‌توان تفکر موجود در عرفان کبالا را نمونه‌ای از گنوستیسیم یهودی به‌شمار آورد. اما تنها در این معنا و برای نشان دادن ظهور ماهیت و بنیان‌های تفکر گنوسی در چارچوب سنت فکری یهود می‌توان از اصطلاح «گنوستیسیم یهودی» استفاده کرد؛ اما توجه بدین نکته بسیار مهم است که «کیش گنوسی در بسیاری از جنبه‌ها، مستقل از یهودیت و مسیحیت است» (Wilson, 1958: 218) و به‌رغم آن که «گنوستیسیم مسیحی،

گنوستیسیزم یهودی و... وجود دارد، اما این امر به معنای استفاده از الگوهای مسیحی یا یهودی در شکل‌گیری اولیه تفکر گنوسی نیست» (Drijvers, 1984: 340)، بلکه به معنای آشکار شدن تفکر گنوسی در چارچوب سنت‌های دینی مختلف است.

در ردّ کاربرد اصطلاح «گنوستیسیزم یهودی» برای اشاره به خاستگاه تفکر گنوسی می‌توان چند جنبه را در نظر گرفت. نخست آن که دینی که امروزه مسیحیت می‌نامیم، از یهودیت قرن اول میلادی آغاز شده است. یهودیانی مانند پطرس، پولس، یعقوب، مریم مجدلیه و... که ما آنان را نخستین مسیحیان می‌دانیم، پیام عیسی را شنیدند و او را پس از مرگ دیدند. آن‌ها نتیجه گرفتند که او مسیح (Messiah; Christ) است که خدا وعده فرستادن او را به قوم اسرائیل داده بود. بی‌شک در این مفهوم خاستگاه تمامی گروه‌های مسیحی یهودیت است (Brakke, 2015: 136)؛ اما ما مسیحیت را تفکری کاملاً مستقل از یهودیت می‌دانیم و هیچ‌گاه نمی‌توانیم به صرف اشاره به خاستگاه یهودی مسیحیت، اصطلاح «مسیحیت یهودی» را درباره آن به کار ببریم، زیرا مسیحیت در اصول فکری و الهیاتی خود کاملاً به چیزی متفاوت از یهودیت تبدیل شده است و این در حالی است که حتی بسیاری از آموزه‌های مسیحی با یهودیت کامل می‌شود.

البته پژوهشگران اصطلاح «گنوستیسیزم یهودی» را بیش از هر چیز برای اشاره به بنیان تاریخی این جریان مورد استفاده قرار داده‌اند. درواقع منظور پژوهشگران از بیان گنوستیسیزم یهودی ترکیبی از تفکر هلنی و یهودیت است که پیش از ظهور مسیحیت منجر به شکل‌گیری تفکر گنوسی شده است. نمونه تفکر گنوسی پیشامسیحی در میان مندایی‌ها^{۱۰} و اسنی‌ها^{۱۱} دیده می‌شود که امروزه برای یهودی دانستن خاستگاه کیش گنوسی، بیش‌ترین تأکید بر عقاید آن‌هاست و قرابت بسیار آموزه‌های آنان و تفکر گنوسی پژوهشگران را به این نتیجه رسانده است که تفکر گنوسی در دوران پیشامسیحی و در میان یهودیان شکل گرفته است. بنا به گفته پژوهشگران، مندائیان فرقه مغتسله‌ای از یهودیان بوده‌اند که دیدگاه‌های گنوسی را پذیرفتند و در نهایت کیش آنان به شکلی رسمی به کیش گنوسی تبدیل شد (Schenke, 1965: 396). اما یهودیان ارتدکس مندائیان را بدعت‌گذار می‌دانستند، چرا که آنان پرستش سنتی خدا از طریق قربانی حیوانات را رها کردند و اعتقاد داشتند که تمامی انسان‌ها الوهیت را در درون خود دارند، بدون خشونت عمل می‌کردند و زنان و غیریهودیان را نیز همانند مردان یهود به چشم یکسان می‌نگریستند (Castillo, 2015: 6-7). بدعت یعنی نوآوری در دین و کسی که بدعت‌گذار قلمداد شود، از دین خارج شده و

تفکراتش در چارچوب دین قرار نمی‌گیرد و دیگر نمی‌توان او را عضوی از دین مورد نظر دانست. بدین ترتیب یهودیان ارتدکس از زمانی که مندائیان در راستای تفکر گنوسی گام برداشتند، با بدعت‌گذار نامیدن آن‌ها، دیگر آن‌ها را عضوی از حلقه یهودیت نمی‌دانستند و قطعاً تمایل نداشتند که در پسوند اعتقاد گنوسی آن‌ها کلمه «یهودی» قید شود و نوع تفکر آنان «گنوستیسیم یهودی» خوانده شود. اسنی‌ها نیز مانند مندائیان افرادی خارج از قلمرو ایمان یهودی به‌شمار می‌آمدند و خود یهودیان معبد تفکر آنان را یهودی نمی‌دانستند، زیرا «اسنی‌ها کاهنان بزرگ معبد اورشلیم را افرادی فاسد و فاقد مشروعیت می‌دانستند و رابطه‌ای خصمانه میان آن‌ها برقرار بود» (Castillo, 2015: 8). اسنادی نیز وجود دارد که حاکی از درگیری میان مندائیان و قوم بنی‌اسرائیل در دو هزار سال پیش است که بنا به باور مندائیان منجر به رسالت یحیی برای نجات آنان گردید. اما شصت سال پس از مرگ حضرت یحیی، مندائیان در پی درگیری‌های شدید با یهودیان مجبور شدند که موطن اصلی خود یعنی فلسطین را ترک کرده و به سوی جلگه بین‌النهرین که تحت حاکمیت اشکانیان قرار داشت، مهاجرت کنند (برنجی، ۱۳۶۷: ۶۶ و ۸۳). درواقع این درست است که تفکر گنوسی مندائی در قلمرو تفکر یهودی شکل گرفته است، اما حتی پژوهشگرانی که خاستگاه تفکر گنوسی را فرقه‌های یهودی پیشامسیحی می‌دانند (Rudolph, 1963: 93) و معتقد به خاستگاه یهودی کیش گنوسی در اسکندریه پیش از ظهور مسیحیت هستند، در عین حال بر این امر اذعان دارند که این افراد دیگر یهودی به‌شمار نمی‌آمدند (Luttikhuisen, 2018: 9). به گزارش ایرنائوس، خود گنوسی‌ها نیز به این امر معترف بودند که دیگر یهودی نیستند (Irenaeus (I: XXIV: 6), 1867: 576). در میشنا آمده است: «کسی که به چهار چیز فکر کند، برای او بهتر بود که به دنیا نمی‌آمد: آنچه در بالاست، آنچه در پایین است، آنچه پیش از زمان بود و آنچه پس از این خواهد بود». این جمله به تنهایی گویای آن است که در اینجا از سوی ربی‌های یهود با ممنوعیت تعمق و تفکری که از مشخصات گنوستیسیم است، روبرو هستیم و این امر حاکی از آن است که تفکر گنوسی در یهودیت ارتدکس بدعت به‌شمار می‌آمده است (Yamauchi, 1973: 149). درواقع می‌توان گفت که بنیان‌های دینی و فکری یهودیت منتج به ایجاد تفکر گنوسی در این افراد نشده است. تنها اگر چارچوب‌های یهودیت در شکل‌گیری بنیان‌های تفکر گنوسی تأثیرگذار بود، می‌توانستیم تفکر گنوسی را زائیده ذهن یهود و یهودیت را خاستگاه تفکر گنوسی بدانیم، اما با توجه به تمایزهای

بنیادین میان این دو تفکر که پیش از این برشمرده شد، نمی‌توان یهودیت را خاستگاه تفکر گنوسی دانست.

۵. نتیجه‌گیری

تفکر گنوسی ترکیبی از آموزه‌های باطنی و سری است که معیار تمیز آن از سایر سنت‌های باطنی در این ویژگی اساسی نهفته است که «معرفت» را عامل اصلی نجات انسان می‌داند. به‌رغم تمام اختلاف‌نظرهای بیان شده در تعیین خاستگاه تفکر گنوسی و عدم قطعیت در این زمینه، عده‌ای از پژوهشگران با توجه به قرابت‌های صوری میان تفکر گنوسی و یهودیت - از جمله استفاده گنوسی‌ها از آیات کتاب مقدس و مضامین عهد عتیق (به ویژه سفر پیدایش) - یهودیت را خاستگاه تفکر گنوسی دانسته‌اند؛ اما میان آموزه‌های گنوسی و یهودیت پیشامسیحی تفاوت‌های بنیادین وجود دارد.

یکی از مهم‌ترین نقاط تفارق، «بینونت میان خدا و عارف» در عرفان پیشامسیحی یهود و «اتحاد خدا و عارف» در تفکر گنوسی است. در عرفان مرکابا به منزله نخستین مرحله از عرفان یهود، هیچ‌گونه یگانگی میان خدا و عارف وجود ندارد و رؤیت جلال الهی تمام آن چیزی است که عارف مرکابا در تجربه عرفانی خود بدان دست می‌یابد، حال آن‌که هدف عارف گنوسی اتحاد با خدا و یکی شدن با نور الهی است و این تمایزی بنیادین و غیرقابل چشم‌پوشی میان عرفان یهود و تفکر گنوسی است. از سویی دیگر «گنوسیس» در تفکر گنوسی، معرفتی از نوع خودشناسی و آگاهی به وجود بارقه الهی در انسان است که گنوسی‌ها مدعی نیل به آن بوده و آن را عامل نجات دانسته‌اند؛ درحالی‌که این مفهوم در یهودیت گویای شناخت نسبت به خداوند است که به‌رغم توصیه به آن، بنا به کتاب/یوب، دستیابی به آن چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. نکته دیگر آن است که نجات غایی در یهودیت اولیه موضوعیت نداشته و در ذهن یهود، نجات از بلا یا و مصائب دنیوی و نیل به عدالت در این دنیا مدنظر بوده است. بنابراین «نجات غایی» و «گنوسیس» به منزله ابزار این نجات در عرفان یهود غایب است.

تمامی این تباین‌ها حاکی از آن است که تفکر گنوسی هیچ‌گاه نمی‌تواند نقطه آغاز خود را با تکیه بر آموزه‌های یهودیت رقم زده باشد. بدین ترتیب اگرچه خاستگاه قطعی کیش گنوسی هم‌چنان معمایی حل‌نشده در تاریخ ادیان به‌شمار می‌آید، اما به نظر می‌رسد که نمی‌توانیم یهودیت را خاستگاه تفکر گنوسی بدانیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. «و خداوند در بلوطستان ممری بر وی ظاهر شد ... ناگاه چشمان خود را بلند کرده دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند ...» (پیدایش ۲-۱: ۱۸)
۲. نکته مهم در اینجا توجه به تمایز میان «تفکر گنوسی» و «جریان گنوسی» است. پژوهشگران بر این باورند که ساختار گنوستیسیزم به صورت چارچوبی منسجم و نظام‌مند در سده‌های اول مسیحیت شکل گرفته است، اما در عین حال معتقد به زمینه‌های پیشامسیحی آن هستند؛ زیرا با توجه به میزان رشد و بالندگی نظام‌های گنوسی در صدر مسیحیت و اسناد به‌دست آمده در بحرالمیت که گویای تفکر گنوسی در دوران پیشامسیحی است، به نظر می‌رسد که قدمت «تفکر گنوسی» به دوران پیش از ظهور مسیحیت بازمی‌گردد.
۳. Hekhaloth: متون هخالوت، نوشته‌های مکاشفه‌ای مربوط به عرفان مرکابا، شامل تعدادی کتاب کامل و قطعات متعددی هستند که مضمون اصلی آنها شهود قلمرو ملکوت و بیان تجربیات اشراقی شخصی است.
۴. Pagen: ادیان غیر از یهودیت و مسیحیت که ادیان شرک به شمار می‌آمدند.
۵. ایوب (۱۳-۱۵: ۳۴) و زبور (۲۹-۳۰: ۱۰۴)
۶. میان نوع نگاه انسان‌شناختی و تصویرپردازی عروج در «عرفان یهود» و «آیین گنوسی» تمایزهایی آشکار و بنیادینی وجود دارد، اما در اینجا با توجه به هدف مقاله، تنها به تشریح تفاوت این دو تفکر در غایت عروج اکتفا می‌شود (نک «Luttikhuisen, 2009: 87-98» و «Arbel, 2003: 51-103»).
۷. آموزه‌ای که با این رؤیت در عرفان یهود شکل گرفته است، آموزه شیعو کوما یا بدن خداست.
۸. البته برخی پژوهشگران مانند شفر بر این باورند که عروج عارف مرکابا نمایانگر عشق میان خدا و بنی اسرائیل است (See Schäfer, 1988: 289)، اما این تفکر برداشتی هرمنوتیکی است که به نظر می‌رسد پذیرش عام ندارد.
۹. با در نظر گرفتن سیر تحول متون یهودیت در باب مضمون عروج می‌توان گفت که این متون در دوران اولیه خود - متون کشف شده در قمران - صرف مضمون عروج را در خود داشتند، این عروج در متون هخالوت با رؤیت خدا همراه شد و در عرفان کبّالا به اتحاد با خدا انجامید. بنابراین اتحاد با الوهیت در تجربه عرفانی یهودیت اولیه وجود نداشته است.
۱۰. مندائی‌ها فرقه‌ای گنوسی بودند که پیش از تولد عیسی وجود داشتند. بیش‌تر آنها یهودی و بعضی از آنها یونانی یا رومی بودند.
۱۱. گروهی دیگر از یهودیان بودند که در قمران در نزدیکی بحرالمیت سکونت داشتند. آنها راهبانی بودند که تجرد پیشه کرده بودند، حال آن‌که این رهبانیت، در یهودیت ارتدکس

تبارشناسی کیش گنوسی ... (مجتبی زروانی و افسانه فلاح‌نژاد دلیوندانی) ۷۷

پیشامسیحی جایی نداشت و بیش‌تر در سنت‌های گنوسی فیثاغورثیان یونان، یوگی‌های هندو و راهبان بودایی دیده می‌شد.

کتاب‌نامه

- اسمارت، نینیان (۱۳۹۴). تجربه دینی بشر، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران: انتشارات سمت.
- برنجی، سلیم (۱۳۶۷). قوم برباد رفته، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- شولم، گرشوم (۱۳۹۲). گرایش‌ها و مکاتب اصلی عرفان یهود، ترجمه علیرضا فهیم، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- کتاب مقدس (۱۹۶۳). ترجمه از زبان‌های عبرانی و کلدانی و یونانی، بریتانیا: انجمن پخش کتب مقدسه.
- مک‌گین، برنارد (۱۳۹۷). اتحاد عرفانی، درباره عرفان مسیحی، ترجمه محمد صبائی، تهران: انتشارات ققنوس.
- ولفسن، هری اوسترین (۱۳۸۹). فلسفه آباء کلیسا، ترجمه علی شهبازی، قم: انتشارات ادیان و مذاهب.
- Alexander, P. S. (2006). The Mystical Texts: Songs of the Sabbath Sacrifice and Related Manuscripts, London: T & T Clark International.
- Arbel, V. D. (2003). Beholders of Divine Secrets. Mysticism and Myth in the Hekhalot and Merkavah Literature, Albany: State University of New York Press.
- Bentley, L. (1987). The Gnostic Scriptures, New York: Anchor Bible.
- Brakke, D. (2015). Gnosticism: From Nag Hammadi to the Gospel of Judas, United States of America: The Great Courses.
- Castillo, R. (2015). Gnosticism and Christianity, (still unpublished in any Jurnal, published at <https://www.researchgate.net/publication/277004124>).
- Dan, J. (1995). Jewish Gnosticism?, Jewish Studies Quarterly, Vol. 2, No. 4, pp., 309-328.
- Danielou, J. (1964). The Theology of Jewish Christianity, Translated and edited by John A. Baker, London: Westminster Press.
- Drijvers, H. J. W. (1984). "The Origins of Gnosticism as a Religious and Historical Problem", East of Antioch: Studies in Early Syriac Christianity, edited by Han J. W. Drijvers, London, Variorum Reprints, pp., 321-351.
- Friedländer, M. (1898). Der vorchristliche jüdische Gnosticismus, Vandenhoeck & Ruprecht.
- Gibben, Edward (1776), The Decline and Fall of the Roman Empire, Vol. 1, London: W. Strahan and T. Cadell.
- Hanegraaff, W. J. (Ed.) (2006). Dictionary of Gnosis & Western Esotericism, Koninklijke Brill NV, Leiden, The Netherlands.
- Hippolytus (2016). Refutation of All Heresies, Translated with an Introduction and Notes by M. David Litwa, SBL Press.

- Irenaeus (1867). "Irenaeus: Against Heresies", The Apostolic Fathers with Justin Martyr and Irenaeus, Vol. 1. Edited by Philip Schaff, Edinburgh.
- Luttikhuisen, G. (2018). "Anti-Judaism in Gnostic Texts? : Studies in Ancient Christian Anti-Jewish Rhetoric and Beliefs", The 'New Testament' As a Polemical Tool: Studies in Ancient Christian Anti-Jewish Rhetoric and Beliefs, ed. by Hagit Amirav, Riemer Roukema, Vandenhoeck & Ruprecht GmbH & Co, pp., 177-188.
- Luttikhuisen, G. P. (2009). "Monism And Dualism In Jewish-Mystical And Christian-Gnostic Ascent Texts", Interaction between Judaism and Christianity in History, Religion, Art and Literature, Volume: 17, Leiden-Boston: Brill, pp., 83-101.
- Luttikhuisen, G. P. (2007). "Monism and Dualism in Jewish Mystical and Gnostic Ascent Texts", Dead Sea Scrolls and Other Early Jewish Studies in Honour of Florentino García Martínez, Volume: 122, Brill, pp., 749-775.
- MacRae, G. W. (1970). "The Jewish Background of the Gnostic Sophia Myth", Novum Testamentum, Vol. 12, Fasc. 2, pp. 86-101.
- Merkur, Daniel (1993). Gnosis: An Esoteric Tradition of Mystical Visions and Unions, State University of New York Press.
- Peters. F. E (1967). Greek philosophical terms, New York: New York university press.
- Quispel, G. (1962). "Das Thomasevangelium und das Alte Testament", Neotestamentica et Patristica, w. C. van Unnik (ed.), Brill, pp., 243-248.
- Robinson, James M. (Ed.) (1990). The Nag Hammadi Library in English, New York, Harper Collins.
- Rudolph, K. (1963). "Stand und Aufgaben in der Erforschung des Gnostizismus", Tagung für allgemeine Religionsgeschichte, Sonderheft der Wissenschaftliche Zeitschrift der Friedrich-Schiller-Universität Jena, pp., 89- 102.
- Schäfer, P. (1986). Gershom Scholem Reconsidered: The Aim and Purpose of Early Jewish Mysticism, 12th Sacks Lecture, Oxford: Oxford Centre for Postgraduate Hebrew Studies.
- Schäfer, P. (2010). "Hekhalot Literature and the Origins of Jewish Mysticism", Rabbinic Texts and the History of Late-Roman Palestine, eds. Martin Goodman and Philip Alexander, Oxford: Oxford University Press, pp., 265-280.
- Schäfer, P. (1988). Hekhalot-Studien, Germany, Tübingen: Mohr.
- Schenke, H. M. (1965). "Die Gnosis", Umwelt des Christentums I, ed. J. Leipoldt and W. Grundmann.
- Scholem, G. (1965). Jewish Gnosticism, Merkabah Mysticism, and Talmudic Tradition, The Jewish Theological Seminary of America, New York.
- Smith, Richard (1990). "The Modern Relevance of Gnosticism" in The Nag Hammadi Library in English, edited by James M. Robinson, New York: Harper San Francisco.
- Wilson, R. McL (1958). The Gnostic Problem: A Study of the Relations between Hellenistic Judaism and the Gnostic Heresy, London, Mowbray.
- Wolfson, E. (1994). Through a Speculum that Shines. Vision and Imagination in Medieval Jewish Mysticism, Princeton University Press.
- Yamauchi, E. M. (1973). Pre-Christian Gnosticism, Great Britain: The Chaucer Press.